

انسجام معرفت‌شناختی برخوردار است و ادراکات مختلف بشری را نه در عرض هم بلکه در طول هم معرفی می‌کند. ثانیاً با مبانی اسلامی خصوصاً در مباحث نبوت سازگار است. یکی از محاسن این نظریه، آن است که ایشان نمونه عینی تاریخی نیز که بتواند الگوی تولید علم اسلامی باشد، نشان می‌دهند و آن «فلسفه اسلامی» است.

با این وجود، نقدهایی نیز بر نظریه ایشان وارد شده است:

۱. برخی، مبنای دین‌شناختی ایشان در خصوص قلمروی دین را تحت عنوان نظریه دایره‌المعارفی دین معرفی نموده و چنین بیان کرده‌اند که طبق این نظریه «دین حاوی همه حقایق هستی و پاسخ به همه نیازهای آدمی است و متون دینی همچون نسخه کاملی است که دربردارنده این حقایق و پاسخ به حوایج آدمی است... البته در این تقریر، دین حاوی اصول و کلیات، هم در عرصه قوانین اجتماعی و حقوقی و هم در عرصه علوم و دانش‌های تجربی است و تنها تعیین جزئیات به عهده خود بشر و تلاش عقلی اوست». (خسرو باقی، هویت علم دینی، ص ۶۵ و ۶۷) آنگاه چند اشکال کرده‌اند:

اولاً پذیرفتن این که دین مشتمل بر همه معارف و دانش‌های مورد نیاز انسان باشد، ناقض حکمت الهی در جهان است. قبول حکمت الهی و تقسیم کار در نظام تکوین و تشریع، مستلزم آن است که عقل و دین از یکدیگر به نوعی و به میزان معینی استقلال داشته باشند. بر این اساس عقل آدمی (که متعلق به نظام تکوین است) و دین (که متعلق به نظام تشریع است) هیچ یک جایگزین دیگری نمی‌شود. بلکه عقل و دین از حیث برآوردن نیازهای آدمی مکمل یکدیگر خواهند بود و پاره‌ای از این نیازها به یاری اندیشه گشوده می‌شود و پاره‌ای دیگر با هدایت شریعت.

بر این اساس دیگر چه توجیهی دارد که اصول و کلیات همه علوم در دین بیاید و کار عقل تنها فراهم آوردن فروع و جزئیات علوم مذکور باشد؟ در واقع، اگر انزال قرآن کریم هدف خاصی را تعقیب می‌کند (و آن هدف هدایت انسان به ساحت ربوبی است)، همه آنچه در قرآن کریم آمده با این هدف قید می‌خورد. اگر بیان شده که قرآن تبیان و روشنگر همه‌چیز است (آیه ۸۹ سوره نحل) مقصود همه چیزهایی است که در هدایت انسان نقش دارد، نه همه علوم و فنون عالم. ثانیاً مهم آن است که دیدگاه دایره‌المعارفی، اصول و کلیات علوم و فنون را از متون دینی استخراج کند و آن را به عنوان شاهد اصلی صدق خود به دست دهد. آیا چنین جامعیتی را، به‌ویژه در روزگار تخصصی شدن شگفت‌آور علوم و فنون، در متون دینی سراغ داریم؟ با مراجعه به متون دینی به سهولت می‌توان دریافت که پاسخ این پرسش منفی است. (همان، ص ۷۵-۶۹)

به نظر می‌رسد این اشکالات از عدم دقت کافی در مباحث آیت‌الله جوادی آملی حاصل شده و دو مطلب در این جا درهم آمیخته شده است. اولاً متون دینی و دین یک چیز دانسته شده است، در حالی که ایشان بارها تصریح کرده‌اند که دین مجموع عقل و نقل است و انحصار دین به نقل، هم جفای به دین است و هم جفا در حق عقل؛ و مکرراً بحث کرده‌اند که عقل و نقل هر دو منبع معرفت دینی هستند و حتی بر همین اساس پیشنهاد تصحیح طرح برخی از مباحث در علم اصول فقه را می‌دهند و می‌گویند: «معرفی چهار منبع کتاب و سنت و عقل و اجماع در عرض هم شایسته نیست، بلکه نظم منطقی اقتضا می‌کند

بگویم که دین را با باید با «عقل» شناخت یا با «نقل» یا؛ «قرآن» است یا «سنت»؛ و سنت یا با «خبر» کشف می‌شود یا با «شهرت» یا با «اجماع». (منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۱۵۳)

ثانیاً در این اشکال به تفاوت نگاه طولی و نگاه عرضی به ادراکات مختلف توجه نشده؛ و گرنه قبول حکمت الهی به هیچ عنوان مستلزم چنان تقسیم کاری در عالم نیست. در

واقع به نظر می‌رسد دو معنای نظام تکوین و نظام تشریع در ادبیات ایشان درهم آمیخته شده است. گاهی مقصود از نظام تکوین در مقابل تشریع، نظام «عالم واقع» در مقابل نظام «اعتبارات و قوانین حقوقی» دینی است که مستشکل در ابتدای بحث از این مفهوم استفاده می‌کند و در این معنا، واقعاً نباید احکام این دو نظام را خلط کرد و حکم مفاهیم و امور اعتباری را با امور تکوینی و واقعی یکی دانست؛ ولی در این جا سخن از تقسیم کار بی‌معناست. معنای دوم نظام تکوین به معنای عالم خلقت و فعل خداوند است، در مقابل نظام تشریع که به معنای وحی الهی و قول خداوند است. در این معنای دوم -که غالباً در مباحث آیت‌الله جوادی آملی مدنظر است- اساساً خود نظام تکوین غیر از حوزه معرفت و شناخت است، اما نظام تشریع و وحی الهی امری است که متعلق معرفت واقع می‌شود و این وحی هم شامل گزاره‌های خبری و هم شامل گزاره‌های انشایی است؛ در این جا نیز تقسیم کار بین دو نظام تکوین و تشریع بی‌معناست.

لذا این که عقل مربوط به نظام تکوین می‌شود و دین مربوط به نظام تشریع، سخنی است که مفاد معلومی برای آن متصور نیست؛ نه دلیلی اقامه شده که عقل فقط بتواند در حوزه مسائل تکوینی عالم اقدام کند و دین (که دکتر باقری به معنای متون دینی به کار می‌برد) منحصر به مباحث اعتباری و گزاره‌های ارزشی باشد؛ و نه معنای صحیحی برای این مطلب قابل تصور است که فعل خدا تنها توسط عقل و وحی خدا توسط دین تبیین شود؛ چرا که هم وحی سخنانی درباره فعل خدا دارد و هم دین (به معنای متون دینی) خود وحی است و تبیین آن توسط وحی معنی ندارد. در مورد نتیجه‌ای که ایشان از این بحث گرفته که «عقل و دین از حیث برآوردن نیازهای آدمی مکمل همدیگرند»، اگر منظور از عقل و دین همان عقل و نقل است که هر دو در طول دین هستند و این عین مراد آیت‌الله جوادی آملی است؛ و اگر مقصود دین به معنای نظام تشریع و عقل به معنای نظام تکوین است، معنای مَحْصَلی از مکمل هم بودن این دو قابل فرض نیست. نکته بعدی در انتساب این سخن است که اولاً گفته شده آیت‌الله جوادی آملی اصول «همه» علوم و فنون را در متون نقلی می‌داند و ثانیاً «استنباط فروع از اصول» را به معنای «استخراج مسائل جزئی از مسائل کلی» معرفی کرده است. در مورد مطلب اول اگر در جملات آیت‌الله جوادی آملی توجه شود ایشان تعبیر می‌کنند «بسیاری از علوم و فنون» و اتفاقاً مثال‌هایی که می‌زنند، مثال‌هایی است که با وضعیت و برنامه زندگی انسان و با مسأله هدایت، مرتبط است. مثلاً ایشان از شیمی مولکولی و مانند آن مثال زده‌اند. ثانیاً با توجه به مثال زدن ایشان به علم اصول فقه و قسمت معاملات فقه، به خوبی معلوم می‌شود که مقصود از استنباط فروع از اصول، استخراج مسائل جزئی از یک مسأله کلی نیست، بلکه می‌توان نوع رابطه‌ای را که در ادبیات فلسفه علم، بین نظریه و فرضیه برقرار است، مثال آورد. مثلاً نظریه تکامل در زیست‌شناسی کنونی یک اصل جامع است؛ یعنی به تعبیر برخی از متخصصان این رشته، با این که همه مسائل زیست‌شناسی لزوماً مبتنی بر این نظریه نیست اما غالباً تلاش می‌شود هر واقعه زیست‌شناختی را در فضای این نظریه تجزیه و تحلیل کنند. شاید بتوان تعبیر «سخت هسته» (Hard-core) در لاکاتوش را معادل تعبیر «اصل جامع» آیت‌الله جوادی آملی دانست.

همچنین، این که بگویم وظیفه متفکر آن است که این اصول جامع را در همه علوم نشان دهد و با مراجعه به متون دینی عدم آن را می‌توان به سهولت دریافت، به دو دلیل سخن درستی نمی‌باشد. اول این که ایشان این اصول جامع را در «همه» علوم و فنون مطرح نکردند، بلکه آن را در «بسیاری» از علوم و فنون دانستند. دوم این که اگر کسی بر اساس استدلالات عقلی اثبات کند که اولاً اصول کلی هدایت حتماً باید در وحی الهی ارائه شود و ثانیاً هدایت یک مسئله صرفاً فردی

راه حل نهایی آیت‌الله جوادی آملی برای تحقق علم دینی را می‌توان در دو اقدام خلاصه کرد: تعیین جایگاه واقعی علم در هندسه معرفت دینی؛ و درک نسبت صحیح علم و عالم.

نیاید گمان کرد که توصیه به استنباط مباحث نظری از اصول کلی دین دقیقاً به معنای به کارگیری علم اصول فقه کنونی در استنباط علوم طبیعی و علوم انسانی است. استنباط فروع بر مبنای اصول در همه علوم به یک روش و شیوه واحد نیست، زیرا موضوعات و اهداف گوناگون علوم هر یک به تناسب خود مقتضی روش خاص است. پس این اصل کلی را باید در نظر داشت که شیوه استنباط به تناسب علوم مختلف تغییر می‌کند.